

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۱۰، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۳۹۸

صفحات ۶۹ تا ۹۲

## مفهوم بشریت در آینه مکاتب حقوق بین الملل؛ جدال

### رویکرد مدیریت گرا در برابر طرح انسانی شدن

ابراهیم بیگزاده

استاد حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

(Email: Beigzadehlaw@hotmail.com)

اسماعیل تاور\*

دانش آموخته دکتری حقوق بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

### چکیده

در ادبیات حقوقی معاصر اختلاف نظر بسیاری پیرامون مفهوم بشریت وجود دارد. هریک از مکاتب و رویکردهای حقوقی با توجه به مبنای مورد قبول خود، نسخه‌ای متفاوت با مفهوم بشریت و جایگاه آن در حقوق بین الملل را به تصویر می کشند. مکاتب حقوق طبیعی و پوزیتیویستی و نرماتیویستی برداشت مورد نظر خود را بر این مفهوم حقوقی تحمیل می کنند. از سوی دیگر، نگرش انتقادی به حقوق بین الملل نارسایی های این اندیشه ها را بیان می کند. نکته قابل تأمل در این خصوص، تأثیر جدال های نظری موجود در خصوص ظرفیت این مفهوم در تغییر روند تحولات حقوق بین الملل است؛ وگرنه در چارچوب تحلیل های فنی در خصوص صورت حقوقی بالفعل این مفهوم، مناقشه چندان وجود ندارد. در این پژوهش با روش تحلیلی-توصیفی، بشریت بر اساس معیارها و ضوابط حاکم بر چارچوب های فکری مکاتب عمده حقوق بین الملل مورد سنجش قرار خواهد گرفت تا تصاویر مختلفی که از مفهوم بشریت در قالب تئوری های حقوقی ترسیم شده است، تحلیل شود.

### کلیدواژگان

تقلیل گرایی، رویکرد انتقادی به حقوق بین الملل، مفهوم بشریت.

## مقدمه

بشریت مفهومی است که ریشه در انواع مختلفی از رویکردهای فلسفی، جامعه‌شناختی، تاریخی و حقوقی دارد. قسم عمده‌ای از این مفهوم‌پردازی‌ها، موضوع مطالعات حقوقی نیست. از حیث حقوقی، ارزش بشریت از یک سو نشانگر نگرش پدرسالارانه (Patrimonial) و امپریالیسم فرهنگی است که مقبولیت برقراری نظم عمودی از بالا به پایین را از دل اندیشه‌ها و مؤلفه‌های فرهنگی بیرون می‌کشد و از دیگر سو، معرکه کشاکش دو اندیشه رومانسیسم و راسیونالیسم است (Zagor, 2012, p. 10) که هریک به نوبه خود مؤلفه‌های اقامه بشریت را در مبنایی مشترک از عواطف یا خردگرایی استوار می‌کنند. از نظر حقوقی در دوران معاصر هم هریک از رویکردهای حقوق طبیعی و حقوق پوزیتیویستی تلقی خود را به عنوان بینش قابل قبول از این مفهوم عرضه می‌دارند. در نقطه مقابل این کشاکش نظری، اندیشه‌های انتقادی حقوق بین‌الملل هم کاستی‌های هریک از این اندیشه‌ها را در خصوص مفهوم بشریت طرح کرده‌اند. فرض اصلی این است که بشریت دارای ظرفیت بالقوه‌ای است که هریک از رویکردها و مکاتب حقوقی تصور خاصی از آن را ترویج می‌کنند که با این همه نمی‌توانند تصویری کامل از همه زوایا و جزئیات این مفهوم ارائه دهند. به علاوه دامنه تضارب آرا در میان نهضت‌های فکری حقوقی بسیار زیاد است. در راستای بررسی این فرض، پس از بررسی نگرش‌های مختلف نسبت به بشریت، پرسش پیش روی این پژوهش این خواهد بود که هریک از مکاتب حقوقی بشریت را به عنوان یک مقوله ذهنی در چه صورت‌ها و نمودهای ارزشی، سیاسی یا حقوقی شناسایی می‌کنند؟

بشریت یکی از مفاهیم کلیدی در گستره سایر مفاهیم مورد مطالعه حقوق بین‌الملل است که در ادبیات معاصر حقوق بین‌الملل جایگاهی ویژه را به خود اختصاص داده است. هریک از رویکردها و مکاتب حقوقی متناسب با مبانی نحله فکری خود، نگرش متفاوتی نسبت به این مفهوم عرضه داشته‌اند. در این نوشتار، دامنه تضارب آرا نسبت به مفهوم بشریت در قالب تحلیل و بررسی اندیشه‌های مکاتب عمده حقوق بین‌الملل بررسی خواهد شد. پیش از ورود به مباحث مرتبط با نگرش‌های هریک از مکاتب، مختصری از مفاهیم بشریت و جامعه مشترکات بین‌المللی ارائه می‌شود که لازمه پرداختن به سایر موارد است. سپس مفهوم بشریت در چارچوب انگاره‌های هریک از مکاتب، مطالعه و سرانجام زاویه نگاه هریک از این مکاتب به مفهوم بشریت و نقدهای وارده بر هریک از آن‌ها واکاوی خواهد شد.

## مفهوم بشریت

بشریت واژه‌ای است که تلقی‌های گوناگونی از آن بر می‌آید؛ از یک سو به موجودیت بشر در

کلیت آن اشاره دارد و از سوی دیگر، در بردارنده احساس بشردوستی و نوع‌دوستی است. با وجود این، از مفهوم بشریت معنای سرنوشت کلی و لوازم حیات جمعی انسان‌ها نیز برداشت می‌شود (Brownlie, 1998, p. 28). دیگر تعاریفی که از این واژه ارائه شده است، می‌توان به «نسل بشر» و «واجد کیفیت انسان بودن» (Coupland, 2001, p. 972) نیز اشاره کرد. اما به تعبیر رابین کاپلان (Robin Coupland)، به‌طور کلی دو اندیشه اصلی در مفهوم بشریت بیشتر از بقیه خودنمایی می‌کند؛ اولی معطوف به کلیت وجود انسان، حیات جمعی بشر در کل (humanity-humanity) است و برداشت دیگر هم احساس بشردوستی (-humanity) است که در نحوه رفتار انسان‌ها با یکدیگر آشکار می‌شود (همان). با وجود این، جایگاه بشریت در حقوق بین‌الملل مبهم است. در نهایت می‌توان این مفهوم را در تعابیری که با امنیت و سعادت مردمان پیوند می‌خورد، تصور کرد (همان، ص ۹۷۱).

قالب حقوقی مفهوم بشریت در دو زیرگروه تعلق به حیات جمعی نوع بشر و پاسداشت ویژگی‌های ارزش‌های مشترک میان همه انسان‌ها قابل تصور است. در زیرمجموعه حفاظت از حیات جمعی نوع بشر، حقوق همبستگی و پاسداشت صلح و امنیت انسان مورد توجه و مطالعه قرار می‌گیرد. حقوق بشر و تضمین‌های حیاتی درج‌شده در قواعد حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌الملل کیفری نیز ریشه در ارزش بشریت مشترک میان انسان‌ها دارد. در بُعد کلان نیز مفهوم بشریت، زمینه ورود حیات روابط میان دولت‌ها را از دوران حقوق عمومی اروپای مسیحی به زمانه برابری صوری همه دولت‌های حاکم فراهم کرده است. گذشته از این گذار تاریخی، کارکرد دیگر بشریت در گذر از برابری صوری میان دولت‌های برخاسته از نظام وستفالی قابل مشاهده است؛ به‌گونه‌ای که افزون بر برابری صوری، ظاهری و حقوقی میان دولت‌های حاکم، مفهوم بشریت عرصه‌ای از برابری فرهنگی و ارزشی را نیز میان دولت‌ها ایجاد کرده است.<sup>۱</sup>

۱. مباحثی که حول محور بشریت از یک سو، و حاکمیت از دیگر سو درگرفته است، می‌توان صحنه معارضة برابری حقیقی (Material egalitarianism) دولت‌ها و برابری فرضی (legal) Fictional equality) آن‌ها دانست. برابری فرضی دولت‌های حاکم موجب تفرق و جدایی آن‌ها از یکدیگر شده، تمایل به دنبال کردن منافع فردی آن‌ها را شدت می‌بخشد؛ درحالی که برابری حقیقی برخاسته از پندار بشریت به گستره‌ای از ارزش‌های مشترک است و در پی آن به اصول و قواعدی اشاره دارد که همگی آن‌ها در آن سهیم‌اند و هنجارهای برخاسته از آن برای دولت‌ها الزام‌آور است. ریشه چنین الزامی ورای رضایت صوری معمول در چارچوب معاهدات بوده، به همان ارزش متعالی باز می‌گردد که هریک از دولت‌ها با استناد به پیشینه فرهنگی، تاریخی، تمدنی و مذهبی خود، سهم خود را در استقرار و پاسداشت آن عرضه می‌کنند.

## جامعه مشترکات بین‌المللی

مسئله جهان‌شمولی و ایجاد جامعه جهانی واحد در طول تاریخ اشکال مختلفی را از سر گذرانده است؛ خواه در قامت امپراطوری یا سیمای حاکمیت کلیسا (بیگزاده، ۱۳۸۲، ص ۱۹) و یا خلفای اسلامی و خواه به شکل امروزی آن که با عنوان حاکمیت قانون مطرح شده است و در قالب ارزش‌های مشترک، حیات جمعی مردم را سازمان‌دهی می‌کند؛ ارزش‌های مشترکی که چارچوب تصمیم‌گیری در آن تعیین شده و ضامن حیات اجتماعی است، بی‌آنکه منافع فردی از میان برود. حکومت قانون به دنبال این هدف است که میان منافع فردی و اجتماعی تعادلی برقرار کند که از هر دو شر استبداد و هرج و مرج جلوگیری نماید.

برای دستیابی به این هدف می‌بایست فاصله‌ای منطقی میان دو حوزه ارزش‌ها و اراده‌گرایی صرف ایجاد شود. به این دلیل که اگر بیش از اندازه به اراده و رویه دولت‌ها نزدیک شود، توجیه‌کننده قدرت حاکم و وضعیت موجود خواهد بود و در فرضی که به حقوق طبیعی نزدیک شود، بیش از حد انتزاعی یا ذهنی (Subjective) خواهد شد. این امر موجب می‌شود که نظریه‌هایی که در قالب‌های هنجاری ارائه می‌شوند تا جدایی حقوق از سیاست را تضمین کنند، بیش از اندازه آرمان‌گرایانه (Idealistic) باشند و از طرف دیگر نظریه‌هایی که به رفتار و اراده دولت‌ها نظر دارند، بیش از اندازه در راستای حفظ قدرت حاکم و وضعیت موجود جلوه کنند.

حقوق بین‌الملل یک خصوصیت اساساً جهانی دارد، زیرا حقوق بشریتی است که نقش آن حمایت از حقوق عمومی و بین‌المللی افراد دولت‌های مختلف است که ناشی از ویژگی مشترک بشر بودن آن‌ها است (ذوالعین، ۱۳۷۷، ص ۱۹). در پرتو اهمیت حفاظت از این ارزش‌ها و پاسداشت تمایز و تعادل حوزه‌های قدرت و حقوق، مفهوم بشریت و تعیین جایگاه آن در نظام فکری و حقوقی مطرح می‌شود. مکاتب حقوقی اعم از طیف حقوق طبیعی و پوزیتیویست‌ها، جایگاهی متمایز از دیگری برای مفهوم بشریت قائل شده‌اند. جامعه مشترکات به معنای حد مشترکی از منافع مادی و معنوی اعضای جامعه بین‌المللی در عرصه روابط فی‌مابین آن‌ها است. هر یک از مکاتب موجود در حقوق بین‌الملل با توجه به گرایش‌های فکری علمای حقوق، تعبیری متفاوتی از آن ارائه می‌دهند. با وجود این، قدر متیقن آن، فرض گرفتن مبانی مشترکی است که زمینه‌های هم‌گرایی را در میان بازیگران بین‌المللی تقویت می‌کند و به پیکار عوامل واگرایی می‌رود. حقوق بشریت به دوران تکاملی حیات جامعه جهانی متعلق است و تنظیم‌کننده مسائلی است که با منافع متقابل و جمعی جامعه جهانی ارتباط دارد (شریف، ۱۳۹۳، ص ۲۸۸-۲۸۷). برخلاف حقوق داخلی که قانون اساسی با تعیین چارچوب قدرت و محور قرار دادن حقوق ملت سلسله‌مراتبی را در نظام حقوق داخلی ایجاد می‌کند، در حقوق بین‌الملل از دیدگاه پوزیتیویسم حقوقی، به‌خودی‌خود، سلسله‌مراتبی در میان قواعد موجود

حقوقی وجود ندارد و از حیث واقع‌نگری سیاسی نیز قدرتهای حاضر در صحنه بین‌المللی به چارچوب تعیین‌شده برای اعمال قدرت محدود نیستند.

نسبت بشریت به جامعه مشترکات، مانند نسبت دولت به جامعه دولتها و فرد در یک جامعه سیاسی - ملی است. با وجود این، بشریت کلیتی است که برای برآورده کردن اهداف متعالی پدیدآورندگان، باید به آیین‌ها و سازوکارهای پیچیده و متعددی تجهیز گردد؛ برای مثال می‌توان به سازوکار به‌کار گرفته‌شده از سوی مقام بین‌المللی اعماق دریاها به‌عنوان مرجع بین‌المللی در خصوص اداره میراث مشترک زیر آب (International Seabed Authority) اشاره کرد (فلسفی، ۱۳۹۲، ص ۶۳۹). جامعه مشترکات فراورده تمدنی - فرهنگی حاصل از مساعی دولتها و ملت‌ها در عرصه بین‌المللی است. پوزیتیویست‌ها دامنه آن را به مجموعه قواعد مندرج ذیل حقوق بین‌الملل عام منحصر می‌دانند، اما در بینش‌های انعکاس‌یافته از سوی پیروان حقوق طبیعی و پوزیتیویسم اجتماعی، ارزش‌ها و نیز باورهای جمعی الزام‌آور هم در این مجموعه از مشترکات قرار می‌گیرند. این مجموعه الگوهای رفتار دولتها را در عرصه حیات بین‌المللی تعریف می‌کنند و استانداردهایی به‌وجود می‌آورند که با استمداد از آنها می‌توان به داوری رفتار دولتها در خصوص یکدیگر و در ارتباط با ملت‌ها نشست.

### مکاتب حقوق بین‌الملل و مصادره بشریت از مجرای تقلیل‌گرایی

مفاهیم مجرد مانند بشریت دارای کلیتی هستند که درک آن به‌طور کامل میسر نیست. مکاتب فلسفی هریک با مبنا قرار دادن ضابطه‌ای سعی دارند تا آن کلیت را از مجرای مبنای موردنظر اندیشه خود مصادره کنند تا نمودی از آن مفهوم را جایگزین تمامیت محتوای آن نمایند. به این صورت، بشریت دارای چنان کلیتی است که نگرش‌های فلسفی در حقوق بین‌الملل هیچ‌گاه نمی‌توانند صورتی حقوقی از آن ارائه دهند که گویای همه جوانب و ظرفیت‌های بالقوه مفهومی آن باشد، لذا ناگزیر معیارها و مبانی و مبادی خاصی را بر سر شناخت آن تعبیه می‌کنند تا درک آن را سهولت بخشند و روش‌های متفاوتی را به‌خدمت می‌گیرند تا بیان خود را از بشریت توجیه کرده، چنین تبیینی را خوانش درست معرفی نمایند. به این ترتیب، کلیت مفهومی با گذراندن شدن از مجرای خاصی به ماهیتی دیگر فروکاسته (Réductionnisme) می‌شود. در بیشتر موارد این برداشت فروکاسته، تنها گویای جزئی از کلیت یادشده است که به دلیل مبنا قرار گرفتن امری دیگر (ضابطه پایه)، دچار بزرگ‌نمایی و اغراق می‌شود و عملاً ماهیت مفهوم اولیه را از واقعیت خود دور می‌کند.

نتیجه اینکه شناخت چنین مفهومی به دو صورت عملی می‌شود؛ یکی آنکه از ماهیت آن به تعبیری که مقبول ذهن همگان است، (Band- wagon fallacy) بکاهیم و دیگر آنکه جلوه

عملی آن را در هر زمینه و سیاقی جداگانه مورد بررسی قرار داده، برای هر قلمرو تعبیری جداگانه برگزینیم. روش نخست که نمایانگر اندیشه حقوق طبیعی و پوزیتیویسم است<sup>۱</sup>، در بسیاری از موارد ما را به نتیجه‌ای نادرست می‌رساند؛ به این دلیل که ضابطه به کار گرفته شده به عنوان مبنای کاهش، در عمل هدفی غیر از ارائه شناخت علمی دارند. هدف شناخت نیست، بلکه بهره‌گیری از این مفهوم برای رسیدن به هدف و مقصود مورد نظر است. در مورد دوم که اندیشه‌های پسامدرن (پساساخت‌گرا و نگرش انتقادی به حقوق بین‌الملل) به طرفداری از آن برخاسته‌اند<sup>۲</sup> هم تنها فهمی منطقه‌ای و قبیله‌ای، منفرد و غیرجامع حاصل می‌شود، زیرا ظرفیت‌های بالقوه چنان مفهومی در سایر قلمروها که البته در بسیاری از موارد در حوزه علوم انسانی به هم مرتبط و پیوسته‌اند، نادیده گرفته می‌شود؛ خصوصاً اینکه ادعای این گروه مقابله با کلیت‌گرایی در اندیشه‌های پوزیتیویستی و حقوق طبیعی است.

### بشریت در نگاه پوزیتیویسم حقوقی

رویکردها و مکاتب مختلف در حقوق بین‌الملل هریک با نگاهی متفاوت، توصیف‌های مختلفی برای تبیین عوامل مؤثر بر اراده دولت‌ها تدارک دیده‌اند. در این میان، مرجع اعتبار قانون در پوزیتیویسم حقوقی امری اثبات‌پذیر و عینی است و قانون به مثابه امری مقرر و موضوعه در نظر گرفته می‌شود (ویکس، ۱۳۸۹، ص ۳۹). حقوق امری ایستا و جاودانه نیست، با وجود این، شیوه‌های ایجاد قاعده یا تغییر و تعدیل در آن هم به صورتی کاملاً مشخص از پیش معین شده است. «نباید از یاد برد که پوزیتیویسم تنها نظریه و روش نیست بلکه، نوعی ایدئولوژی هم هست که فرض اعتبار حقوقی را تنها در قالب رسمیت یافتن اراده دولت می‌داند» (فلسفی، ۱۳۹۲ «الف»، ص ۷). به این معنی که اصالت بخشیدن به منابع صوری و رسمی قاعده‌سازی، قالبی دگماتیک<sup>۳</sup> به خود گرفته، تا آنجا پیش می‌رود که زمینه مداخله هر عنصر خارج از منابع رسمی حقوق را از میان می‌برد. به این ترتیب تمایز میان روند شکل‌گیری قاعده که از مجرای اراده دولتی می‌گذرد با مطالعه عناصر مختلفی که در شکل‌گیری قواعد تأثیر گذارند، تبیین می‌شود. در پوزیتیویسم حقوقی «حقوق دان با نفی واقعیت به مکانیک حقوقی و تفسیر لفظی و تعصب به احکام قانون گذار روی می‌آورد. در دوران قرون وسطی سعی بر این بود که کد

۱. برای نمونه، می‌توان به از طرفداران حقوق طبیعی به جنتیلی، سوارز، ویتوریا، قاضی ترینیداد و رونالد دورکین و پوزیتیویست‌هایی چون جان آوستین، هارت و کریستین تموشات اشاره کرد.
۲. در این مورد می‌توان از مارتی کاسکنیمی، هیو کالینز و اکبر رسولف یاد کرد.
۳. مقصود تفاسیر مکانیکی و فنی حقوقی است که تنها به توالی گزاره‌های نوشته یا تثبیت‌شده عرفی توجه دارد و از دخالت وقایع اجتماعی و تحولات پدیده‌های حقوقی در ساختار استدلال غافل است.

یوستینیان را بر اوضاع و احوال زمانه [دوران قرون وسطی] وفق دهند. در قرن نوزدهم به امنیت و تثبیت وضعیت [به معنای] اثبات‌گرایی می‌اندیشیدند» (فلسفی، ۱۳۹۲ «ب»، ص ۶۸). با وجود این، حتی پوزیتیویسم حقوقی هم در دوران جدید دستخوش تحولاتی شده است تا آنجا که تأثیرات عوامل اجتماعی را بر روند شکل‌گیری و اظهار ارادهٔ نهایی در نظر گرفته‌اند.

حقوق پوزیتیویستی در خلأ و مستقل از زمان شکل می‌گیرد و این درحالی است که در برخورد با تغییرات اجتماعی ناتوان به نظر می‌رسد. به این دلیل که پیش‌فرض‌های حقوقی لازم برای تبیین این پدیده‌ها یا عوامل تأثیرگذار جدید بر پدیدار را در اختیار ندارد، لذا از چارچوب دگماتیسم حقوق موضوعه خارج نمی‌شود (Trindade, 2006, p. 67). سفسطهٔ اراده‌گرایی پوزیتیویست‌ها در عدم امکان تحلیل حقوق بین‌الملل عام است، به این دلیل که بر اساس تز اراده‌گرایی، وجود حقوق بین‌الملل از یک سو و وجود دولت‌های با حاکمیت تام از دیگر سو، در تناقض با هم قرار دارند. از آن گذشته، رضایت نمی‌تواند اعتبار قاعده‌سازی را به‌خودی خود اثبات کند و همچنین ناتوان از تشریح بسیاری از اصول بنیادنی است که برای وجود هر نظام حقوقی لازم است (Fitzmaurice, 1958, p. 162-176). در کنار ارادهٔ دولت‌ها، عوامل دیگری در ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل تأثیرگذارند (Trindade, 1981, p. 225).

پوزیتیویست‌ها نظام حقوقی را چتر فراگیری از اصول و قواعد حقوقی حاکم بر همهٔ دولت‌ها، صرف نظر از توانمندی آن‌ها در سیاست بین‌المللی در نظر می‌گیرند. بر همین اساس، جامعهٔ مشترکات بین‌المللی نیز موجودیت مستقلی را از منافع فردی دولت‌ها دارا خواهد بود. به این ترتیب، نظامی متشکل از قواعد، اصول و ارزش‌های مشترک و بنیادین راهکارهای حقوقی مساعد و مناسب را برای تأمین منافع فراگیر فراهم می‌کند (Tomuschat, 1999, p. 28). توصیف حقوقی چنین جامعهٔ مشترکات نظم عمومی حقوقی است که از دیدگاه پوزیتیویسم مجموعه‌ای از نظام‌های ارزشی را بر ارادهٔ دولت‌ها مسلط می‌کند. چنین جامعهٔ مشترکاتی از یک سو مبتنی بر رضایت دولت‌هاست، درعین‌حال، هویتی مستقل از خواسته‌ها و تمناهای منفرد هر یک از دولت‌ها دارد تا به این ترتیب موازنه‌ای را در عرصهٔ روابط بین‌المللی سامان دهد. لذا دولت‌ها در برابر مجموعهٔ حقوق بین‌الملل و تعهدات ناشی از این مجموعهٔ قواعد حقوقی برابر خواهند بود که برابر با استقرار حکومت قانون است.

چنین نگرشی به حقوق موجب می‌شود که مفاهیم مرتبط با ارزش‌های اجتماعی مانند بشریت در سطح لفاظی‌های بی‌تأثیر بر مضمون قواعد و اصول حقوقی انگاشته شوند. جایگاهی حقوقی برای مفهوم بشریت در مبانی یا منابع حقوق در نظر گرفته نخواهد شد. در این میان تنها تفسیر قابل قبول در نگرش پوزیتیویستی، برشمردن مفهوم بشریت در مقولهٔ عواملی است که نهایتاً در چگونگی تبلور اراده تأثیرگذار هستند؛ یعنی مانند همهٔ مفاهیم ارزشی دیگر تنها در

مقولهٔ مصلحت‌سنجی اراده‌های موجد قواعد حقوقی عمل می‌کند که خود زمینهٔ پیشبرد برخی قواعد را ایجاد می‌نماید یا به‌عنوان مانعی، مهارکنندهٔ برخی زیاده‌طلبی‌ها می‌شود.

### نرماتیویسم؛ خوانش کانتی از مفهوم بشریت

نبوغ هانس کلسن (Hans Kelsen) در باز کردن راهی مستقل از انگاره‌های مرسوم، حقوق طبیعی و پوزیتیویسم سنتی بود. با وجود این، اندیشهٔ اصالت هنجار به دلیل دخالت ندادن اخلاق در حقوق، عموماً شاخه‌ای از پوزیتیویسم به‌شمار می‌رود. کلسن به تبعیت از کانت بیان می‌کند که باید از مقولات صوری برای بیان امور حقوقی استفاده کرد. وی به پیروی از آن‌ها - مقولاتی همانند زمان و مکان که در طبیعت وجود ندارند، بلکه ساحت معرفت‌شناسی انسان را تعیین می‌کنند - راه را برای پایه‌گذاری اندیشهٔ امر بنیادین باز می‌کند (ویکس، همان، ص ۵۳-۵۲). به این ترتیب، حقوق از غیر حقوق پیراسته شده، مفاهیم حقوقی به صورت نظام‌مند در قالب اصول و قواعد جاگذاری می‌شوند تا سلسله‌مراتبی در تبعیت از این اصول و قواعد ایجاد شود. به این ترتیب، دنیای حقوقی دیگری به‌وجود می‌آید که در آن هنجارهای حقوقی در قالب اصول و قواعد حقوقی در سلسله‌مراتبی برگرفته از مقوله‌های صوری و ذهنی ستون‌های نظام فکری جدید را تشکیل می‌دهند؛ درحالی که عقل نظری امید واهی در کشف یا اثبات آرمان عقل دارد، عقل عملی در تحمیل و تحکیم این آرمان در عالم واقع تلاش می‌کند. با آنکه نمی‌توان اثبات کرد که معیارهای عقل به صورتی مستقل از وضع یا جعل (imposition) ما وجود دارند، هیچ منعی فراروی سازمان‌دهی زندگی مطابق معیارهای عقل عملی وجود ندارد (کرسگارد، ۱۳۹۰، ص ۱۱۴).

در این رویکرد، جامعهٔ مشترکات تنها فرض تمثیلی حقوقی همبستگی دانسته می‌شود که دولت‌ها خود را در پس پردهٔ آن پنهان کرده‌اند. باین‌حال، دولت‌ها این فرض تمثیلی را وارد حقوق موضوعه کرده‌اند (فلسفی، ۱۳۹۲ «الف»، ص ۱۷۷-۱۷۶)؛ اصولی که در عمل تحقق‌پذیر نیستند، ولی باید باشند. «در واقع، فرض گرفتن چیزی که هرگز امکان ندارد باشد، [ولی] باید باشد. حقوقی که از حیث لازم‌الاجرا بودن نهایتاً باید به تحقق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در فرض نقض این موارد منتهی گردد و غایت حقوق بین‌الملل که منجر به همکاری دولت‌ها و از بین رفتن علل ساختاری جنگ، توسعه‌نیافتگی و نقض آزادی‌های اساسی بشر می‌گردد» (همان، ص ۱۹۱-۱۹۰). باین‌حال، جامعهٔ مشترکات بین‌المللی فاقد سازمان، ارگان و آیین‌های مشخص و معینی است. به‌علاوه، حضور نمایندگان دولت‌ها، زمینهٔ تحمیل سیاست ملی دولت‌ها در لوای این مشترکات را فراهم کرده است (همان، ص ۱۷۱).

برخی نویسندگان میان جامعهٔ مشترکات دولت‌ها و جامعهٔ مشترکات بین‌المللی در معنای اخص کلمه تمایز قائل می‌شوند: «باید همیشه بیاد داشته باشیم که در صحنهٔ بین‌الملل با چه

جامعه مشترکاتی روبه‌رو هستیم؟ جامعه مشترکات عقلی منسجم، دارای سلسله مراتب و عمودی یا جامعه خودرسته، پر هرج و مرج و شبکه‌وار؟... جامعه مشترکات از عالم بده و بستان خارج شده است و به سمت جامعه منافع مشترک و همکاری‌های چندجانبه سوق داده شده است» (همان، ص ۱۸۸). درعین حال، مشکل اساسی در این است که این مفهوم بیشتر معبر جامعه دولت‌ها تصور شده و درعمل هم همیشه از مجرای سازمان‌های بین‌دولتی ساخته دست همین دولت‌ها ظاهر شده و به همین دلیل به نتایج قابل توجهی نینجامیده است؛ مانند موافقت‌نامه منضم به کنوانسیون حقوق دریاها در سال ۱۹۹۴م در خصوص میراث مشترک زیر دریاها که با ایجاد تغییراتی در سازوکارهای ایجادشده، زمینه تحقق اهداف عالی مندرج در آن منتفی شده است. در این نگرش، بشریت جامعه‌ای از دولت‌ها با رفتارهای آرمان‌گرایانه و مثال‌گونه تعریف می‌شود. با وجود این، فاصله بسیاری میان واقعیت حاکم بر عرصه بین‌المللی و رفتار دولت‌ها، با آن فرض‌های مثالی ترسیم‌شده وجود دارد. اما اهمیت اندیشیدن چنین فرضی در این است که رفتار دولت‌ها در گذر زمان به پشتوانه فرض برقرار شده و انبوهی از رویه‌های غیرمتمرکز در قالب توصیه‌نامه، اعلامیه و ... راه خود را از واقعیت حاکم بر رفتار دولت‌ها در صحنه بین‌المللی به سوی فرض‌های آرمانی موردنظر باز می‌کند. به این ترتیب تحولاتی ساختاری در منظومه حقوق بین‌الملل پدیدار می‌شود.

### مفهوم بشریت در حقوق طبیعی

ابتدا باید میان تئوری حقوق طبیعی اخلاق و حقوق طبیعی موضوعه قائل به تفکیک شد. موضوع نظریه نخست، ارزیابی امور اخلاقی از سایر امور غیراخلاقی است؛ در صورتی که موضوع نظریه دوم، دریافت امر قانونی از امر خلاف قانون است. در این دیدگاه قانون و قاعده حقوقی به‌عنوان نتیجه تصمیم انسان در خصوص توافق بر امری دانسته می‌شود، نه امری که خارج از کنترل و اراده بر انسان تحمیل شده باشد؛ درحالی که در حقوق طبیعی قانون حاصل از کشف اصول نخستین و مبانی فطری است، نه آنکه در نتیجه ابداع و وضع اراده یا تراضی انسان حاصل شود (تیبیت، ۱۳۸۶، ص ۳۰).

حقوق طبیعی نقطه تلاقی حقوق و اخلاق است. حقوق طبیعی در فلسفه رواقی مبتنی بر خرد بشری بوده است؛ قانونی که حقیقی، جهان‌شمول و پاینده و تغییرناپذیر است. نفوذ حقوق طبیعی در اعلامیه‌های حقوق در جریان تحولات انقلابی چون انقلاب فرانسه و استقلال امریکا، آنجا که صحبت از حقوق ذاتی و غیرقابل انتقال بشری و برابری انسان شده است، آشکار است. در این موارد حقوق طبیعی در برابر نظریه قراردادگرایی قرار دارد که حقوق طبیعی را ثمره یک تعهد سیاسی و قرارداد اجتماعی به‌شمار می‌آورد (ویکس، همان، ص ۲۱ و ۲۶).

حقوق فطری مبتنی بر ثبات، عمومیت و تخطی‌ناپذیری است. منشأ اعتبار قواعد در این نگرش برون‌ذاتی است، در نتیجه وجود حقوق امری ماقبل اراده است. حقوق طبیعی از روش استدلال قیاسی (استنتاج از قواعد کلی) بهره می‌گیرد و برای رسیدن به سایر قواعد از پیش فرض گرفتن یک یا چند اصل کلی و تمثیل استفاده می‌کند.

### ۱. حقوق طبیعی؛ خوانش سنتی سیطره خرد

به تعبیر گایوس (Gaius) حقوق ملل عبارت است از آنچه عقل سلیم بین تمام بشر برقرار کرده است (Inter omnes homines). اندیشه‌های کلاسیک هم‌گرایی را می‌توان در تفکر آرمان‌شهر افلاطون مشاهده کرد که بر ضرورت ایجاد وحدت در روابط خرد و کلان اجتماعی در تعامل انسان و جامعه‌اش تأکید ورزیده است. همین‌طور تأکید ارسطو بر همکاری انسان‌ها در قالبی کارکردگرایانه برای تأمین مصلحت عمومی هم به همین مضمون اشارت دارد (کویره، ۱۳۶۰، ص ۵۰-۴۹). سیویتاس ماکسیما گنتیوم (civitas maxima gentium) به باور یوهان کریستیان وولف مرحله عالی توسعه اجتماع است که در آن دولت به‌مثابه فردی در اجتماع داخلی در نظر گرفته شده است (ذوالعین، همان، ص ۴۱۵).

فصل مشترک اندیشه‌های مختلف در این مجموعه، اعتقاد به سیطره خرد بر تعاملات بشری است. بشریت در این نگرش، مجموعه‌ای از ضوابط مبتنی بر عقل سلیم است که حیات جمعی بشر را تضمین می‌نماید. برای مثال ممنوعیت توسل به زور یا ممنوعیت دیپلماسی مخفی و محرمانه را می‌توان از مواردی دانست که مبتنی بر خرد و برای تأمین حیات جمعی بشر مورد کشف و قبول جامعه دولت‌ها قرار گرفته است.

### ۲. حقوق طبیعی؛ حقوق در سلطه امر قدسی

این وجه از حقوق طبیعی دامنه خرد را به سلوک ادیان و باورهای یکتاپرست سامی پیوند زده، محدود می‌نماید. در واقع وحی تبصره‌هایی را بر احکام عقلی وارد می‌کند که به دلیل ایجاد نوعی خاص از تمدن و فرهنگ در سالیان دراز، تعلق خاطرهایی را برای پیروان هر یک از این ادیان برای تضمین نوعی حیات جمعی برای آن‌ها به وجود آورده است. در کنار آن، پیوند آن‌ها با سایر انسان‌ها هم به نوعی تضمین می‌شود. برای مثال، در رابطه مسلمانان با متحدانشان الگویی از پیوند و وحدت وجود دارد که سرچشمه آن اراده و اختیار است که عدل، انصاف و تعاون را می‌گستراند (عمید زنجانی، ۱۳۶۲، ص ۲۱۶).

توسعه‌طلبی جهان‌گیر دینی در مسیحیت<sup>۱</sup> و اسلام<sup>۲</sup> دارای سابقه است که وحدت تمامی ملل تحت بیرق یک دولت منسوب به مذهب را وجهه تلاش خود قرار داده است. اتحاد مقدس در ۲۶ دسامبر ۱۸۱۵، ریشه در نظریه تفویض حکومت الهی داشته است که ابتکار آن از سوی امپراطور روسیه بود و پیوندهای ناگسستنی ملت‌های مسیحی در این اتحاد، مرکزیت داشت (آلبر کلیبار، ۱۳۷۱، ص ۱۴). زمانی که سن آگوستین (Saint Augustinus) عنوان داشت حقوق ظالمانه اصلاً و اصالتاً حقوق نیست (Lex injustia non est lex)، به حقوق طبیعی در معنای حقوق الهی نظر داشت.

حتی ابهام در ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹م حقوق معاهدات باز هم به اندیشه‌ای اشاره دارد که بیانگر تفکری آکنده از سنت ماندگار سلطه‌جویی کلیسای رومی در قلمرو بین‌المللی است. در این میان بیانات صاحب‌منصبان سریر مقدس هم قابل توجه به‌نظر می‌رسید که هر اقدامی را در جهت بنا کردن برخی اصول بنیادین که مافوق هر قدرتی باشد در دکترین سریر مقدس بر دوش حقوق طبیعی نهاده است (مونیک شیمیلیه-ژانرو، ۱۳۸۱، ص ۲۸۰) که تا حدی نمایانگر بینش پدرسالار (Patria potestas) است؛ نگرشی که در آن پدر [یا هر موجود یا نهاد دیگری که نقش قیمومت را ایفا می‌کند] دهنده زندگی است و اختیار بازپس گرفتن آن را هم دارد (فوکو، ۱۳۸۴، ص ۱۵۵).

بشریت در این خوانش از هنجارهای حاکم بر زندگی بشر، ریشه در برادری موسوم در ادیان سامی دارد؛ وفاق و یکرنگی همهٔ ابنای بشر که در قالب فرمان خدای یکتا همگی برابر هستند و سهمی واحد از سعادت را در زندگی اجتماعی خواهند داشت. ضوابطی اخلاقی بر اراده‌گرایی دولت‌های قاهر سیطره دارد که آزادی‌های لویاتان را محدود می‌کند. بشریت مجموعهٔ قواعدی از باورهای اخلاقی تصور می‌شود که روال زندگی اجتماعی دولت‌ها و ملت‌ها را در صحنهٔ روابط بین‌الملل نظم و نسق می‌بخشد.

### ۳. حقوق طبیعی جدید

قاضی ترینیداد را می‌توان شاخص‌ترین چهرهٔ معرف این رویکرد دانست. به اعتقاد وی، حقوق بین‌الملل در دهه‌های اخیر رو به سوی ارضای نیازها و خواسته‌های انسان‌ها در کلیت آن (بشریت) گام برداشته (Trindade, 2006, p. 33) و انسانی شدن حقوق بین‌الملل به معنای

۱. کاتولیسیم با شعار یک گله و یک چوپان مدافع این ایده بود که در سال ۸۰۰ میلادی با تاجگذاری شارلمانی محقق شد.  
 ۲. ایدهٔ مشابهی هم در تمدن اسلامی وجود داشته است که برگرفته از آیهٔ «ما ارسلناک الا کافه للناس» و با کشورگشایی‌های امپراطوری عثمانی تا حدی محقق شد. ر.ک. احمد، رشید (۱۳۵۳)، دروس لاهه: اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، مترجم: حسن سیدی، ص ۵۱.

وسعت یافتن موضوع مطالعه حقوق بین‌الملل به حوزه گسترده‌تر از روابط بین دولت‌ها است (Trindade, Ibid, p. 53).

قاضی ترینیداد از یک سو با اشاره‌های فراوان به مفاهیم حقوق رم و آثار متقدمان حقوق بین‌الملل مانند جتیلی، سوآرز و ویتوریا به‌عنوان بنیان‌گذاران دانش حقوق بین‌الملل، رنگ و بوی حقوق طبیعی کلاسیک به خود می‌گیرد و از سوی دیگر، با اشاره به وجدان قضایی به‌عنوان منبع مادی و ماهوی حقوق بین‌الملل، تأثیرپذیری از دیدگاه رونالد دورکین (Ronald Dworkin) و نظریه نظام حقوقی یکپارچه و منسجم را آشکار می‌کند. به این ترتیب، در حقوق طبیعی جدید، حقوق موضوعه در طول حقوق طبیعی قرار می‌گیرد (تروپه، ۱۳۸۶، ص ۱۲۸).

رونالد دورکین در تحلیل قضایای دشوار عنوان می‌کند که قاضی عناصر مواد قانونی را تفسیر می‌کند و در هیچ صورت دست به قانون‌گذاری نمی‌زند. از آنجایی که نظام یکپارچه است و خلأهای قواعد حقوقی به‌واسطه اصول کلی پر می‌شوند، در فرضی که قاعده حقوقی در مورد خاصی ایجاد نشده، یا توالی اعمال قواعد حقوقی موجود به نتیجه‌ای غیرمعقول منجر شود، با اعمال اصل کلی حقوقی مرتبط، کاستی موجود در نظام حقوقی جبران خواهد شد. دورکین پوزیتیویسم حقوقی را نارسا می‌داند، زیرا حقوق علاوه بر قاعده، اصولی کلی نیز دارد؛ به‌خصوص اینکه در عرصه قضاوت نمی‌توان میان امور اخلاقی و حقوق تفکیک قائل شد، زیرا قانون ماهیتاً مبتنی بر همین ملاحظه‌های اخلاقی و سیاسی شکل گرفته است (ویکس، همان، ص ۶۴-۶۳).

حقانیت به‌عنوان جوهره جامعه لیبرال (آزادمنش) و تجلی حاکمیت قانون است. در نظریه حقوق در معنای یکپارچگی، مشروعیت اخلاقی حقوق مبتنی بر درکی نه چندان روشن از مفاهیم برادری و اجتماع است. قاضی در این نگرش، در نقش نویسنده‌ای است که بخشی از یک داستان درازآهنگ را در راستای تأمین حقوق فردی و آزادی‌های عمومی می‌نگارد (همان، ص ۷۰ و ۷۲).

جوهری از مفهوم بشریت که در عالم حقوق وارد شده‌اند، با عناوینی چون ملاحظات اولیه بشری در قالب اصل کلی حقوقی چاره‌ساز مسائل دشوار حقوق بین‌الملل می‌شوند؛ مسائلی که دولت‌ها برای قاعده‌گذاری در آن حوزه‌ها تلاشی نکرده‌اند. دیگر مسائل حقوقی نیز تحت حاکمیت قواعد حقوقی معمول تعبیه شده قرار دارند.

### مکتب ییل (نیو هیون)

این مکتب نگرشی ساختارگرا نسبت به مفاهیم حقوق بین‌الملل دارد و از مجموعه‌ای از روش‌های علمی مشابه اندیشه‌های پسامدرن بهره می‌گیرد. بنابر عقیده آن‌ها، مفهومی که از جامعه بین‌المللی در نظر داریم، برآیند تصمیمات رسمی و معتبری است که خواسته‌ها و انتظارات اعضای جامعه بین‌المللی را دربر می‌گیرد که به‌واسطه تعامل روابط نهادهای فعال در اعمال قدرت، تأمین

خواهد شد (Lasswell, H. (et.al), 1992, p. 92-93). به این ترتیب، قواعد حقوقی را برآیند مجموعه‌ی شبکه‌مانند تعاملات بازیگران متکثر بین‌المللی شناسایی می‌کند که هدفشان استقرار نظامی حقوقی است که زندگی سعادتمندانه و کرامت‌محور فرد انسانی تأمین شود. صلاحدید ملی دولت‌ها به‌واسطه‌ی تعریف قدرت در حصار حقوق به معنای تصمیم‌های معتبر رسمی برای محقق کردن ارزش‌های مبتنی بر فرایند محدود می‌شود (McDougal (et.al), 1988, p. 813).

در مکتب ییل، حقوق نتیجه‌ی فرایندی از تصمیم‌های رسمی است. برآیند چنین روندی به حصول اهداف و منافع مشترکی می‌انجامد. مفاد این تصمیم‌ها در انطباق با انتظارات اعضای جامعه‌ی بین‌المللی قرار دارند (Lasswell, H. (et.al), Op-Cit., p. xxi). بر اساس آموزه‌های مکتب ییل، حقوق مشتمل بر مجموعه‌ای از قواعد حقوقی نیست که به‌واسطه‌ی آن، کنش‌ها و تعاملات اجتماعی نظم و نسق یابد، بلکه برآیندی از تصمیم‌هایی است که بر اساس تعاملات اجتماعی بازیگران در عرصه‌ی بین‌المللی اتخاذ می‌شوند که به دلیل توجه به ویژگی‌های خاص قضایای مختلف، کاملاً نسبی است. در نتیجه پوزیتیویسم حقوقی را با چالش‌های اساسی مواجه می‌سازد، زیرا با استناد به کارکردگرایی و اثر روندمحور بودن شکل‌گیری قواعد حقوقی جدید، همان‌گونه که امکان تحقق حقوق مطلوب میسر به‌نظر می‌رسد، احتمال تغییر حقوق موجود نیز در جریان تحولات حقوقی وجود خواهد داشت.

آرمان‌هایی مانند تأمین آزادی‌های اساسی و حقوق بشر، امنیت، دغدغه‌های زیست‌محیطی، مبارزه با فقر و بیماری‌ها اهداف این مکتب هستند که همگی نمایانگر اهدافی اجتماعی‌اند. حقوق به‌عنوان سیاق روابط سیاست‌محور، زمینه‌ی استقرار نظم عمومی با محوریت کرامت بشری را فراهم می‌کند. مایرس مک دوگال (Myres S McDougal) تضمین چنین هدفی را در قالب تصمیم‌سازی نیروهای سیاسی فعال در صحنه‌ی بین‌المللی محقق می‌داند. گرچه از حیث ساختاری نهادهای سیاسی عامل هستند، اما محتوای تصمیم‌هایشان منطبق با خواسته‌های جامعه‌ی مدنی و مردم است. واسطه‌ی تحقق چنین امری بهره‌گیری از ابزارها، آیین‌ها و سازوکارهای گوناگون ملی و بین‌المللی است (Ibid, p. 189). در این نظریه از یک سو، مجموعه‌ای از انتظارات اجتماعی مستقر وجود دارد که در جریان دیالکتیک تعاملات نهادهای مختلف دولتی و غیردولتی شکل گرفته است و از سوی دیگر، ضابطه‌ی تعیین قاعده‌ی حاکم بر موضوع مورد بررسی، قواعد حقوقی از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه انتخابی است که برای تحقق این ارزش‌های مشترک مورد ابتکار قرار می‌گیرد (Land, 2014, p. 921). به این ترتیب، حقوق به‌عنوان نتیجه‌ی روند این تصمیم‌سازی شناخته می‌شود که هم با انتظارات اعضای جامعه (مشتمل بر همه‌ی بازیگران حاضر در عرصه‌ی بین‌المللی در معنای موسع) موافقت دارد و به‌حق دانسته می‌شود و هم به دلیل اعتبار حقوقی و صلاحیت تصمیم‌گیران، مؤثر است (Reisman, 1992, p. 121).

درنهایت می‌توان عنوان کرد که جامعه مشترکات از زاویه نگاه این رویکرد عمل‌گرا، آلت دست سیاست خارجی دولت‌ها می‌شود. گذشته از آن، بشریت در قالب آرمانی اجتماعی با ارائه تعریفی از حیات باکرامت انسان در منشوری از خواسته‌های رنگارنگ جلوه‌گری می‌کند. درواقع این مکتب تحت لوای تدابیر حقوقی متخذه بر مبنای رویه‌های مستقر و معتبر، جامعه‌ای حقوقی بر تن روابط قدرت در عرصه بین‌المللی می‌کند. داده‌های اجتماعی به‌خودی خود تبدیل به هنجار حقوقی نمی‌شوند، بلکه واسطه آن نوعی انتخاب است؛ انتخابی که از سوی دولت‌های و سایر نهادهای تأثیرگذار در روند تحولات حقوقی صورت می‌گیرد. به این ترتیب، خلأیی بزرگ میان داده‌های جامعه‌شناختی و انتخاب و تجویز حقوقی معطوف به غایت حیات با کرامت انسان ایجاد می‌شود. حلقه‌ی رابطی که از گذر روند تعاملات، عملکرد و انتخاب قدرت دولت‌های مؤثر در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی حاصل خواهد شد.

### مکاتب انتقادی در حقوق بین‌الملل

اندیشه‌های برخی از مکاتب معاصر حقوق بین‌الملل را می‌توان ذیل عنوان کلی نگرش انتقادی به حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار داد. پس‌اساخت‌گرایان، نگرش‌های چپ و مارکسیستی از جمله این مکاتب فکری هستند که مبادی نظری اندیشه‌های آن‌ها نیز در خصوص مفهوم بشریت بررسی خواهد شد.

#### ۱. پس‌اساخت‌گرایی

پسامدرنیسم مقابله با کلیت‌گرایی و خلل وارد کردن به درستی گزاره‌های فراروایت‌ها<sup>۱</sup> را وجهه همت خود قرار داده است. توجه به نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی و بازگو کردن نارسایی‌های ابزار زبان برای ارائه تصویری جامع از روایت‌ها از مصادیق این تلاش‌ها بوده است. در همین راستا ژاک دریدا (Jacques Derrida) به عدم امکان حضور کامل به‌واسطه زبان و پدیده حضور نیم‌بند و کاذب اشاره می‌کند (Butler, 2002, p. 17) و فرانسوا لیوتار پسامدرنیسم را نابوری و تردید در گزاره‌های فراروایت مانند پیش‌رونده بودن تاریخ، وحدت نهایی علوم و رهایی‌بخشی دانش تعریف می‌کند (Jean-François Lyotard, 1984, p. 13-14).

رویکرد شناختی فرهنگ معرفت‌شناسی غربی درنهایت به نقد دوگانه‌انگاری ( Binary

1. Metanarrative

مقصود از فراروایت، گزاره‌های کلی است که علمای دوران روشنگری در پی اثبات آن بوده‌اند. در صورتی که در بینش پسامدرن با اهمیت دادن به سیاق هر مسئله و تأثیر نسبت‌گرایی بر نتایج احکام فراروایت‌ها، صحت گزاره‌های پیش رو مورد تردید قرار گرفته است.

(Approach) ژاک دریدا ختم می‌شود که حقوق‌دانان غربی هم از این مقوله مستثنی نیستند (Kennedy, 1979, p. 213). دوگانه‌هایی که در قالب حقوق موضوعه/حقوق طبیعی، خودمختاری/جمع‌گرایی، رَوند/قاعده، خودنمایی می‌کنند (Koskenniemi, 1990, p. 8). اما همین مقابله میان دوگانه‌ای متضاد از منظر دریدا، امور ثابتی نیستند، بلکه تنها مسئله پایا در این معرفت‌شناسی توفیر و تعویقی (Différance) است که معانی موقعیت‌محور و خاص هر سیاق در پس واژه‌ها را آشکار می‌کند. درواقع مرزهای وجودی یا شناختی هر مفهوم با وجود و یا شناخت مفهومی دیگر در تضاد آن تعیین می‌شود. دیدگاه پساساخت‌گرا، به دنبال بازسازی نظامات جدیدی در حقوق بین‌الملل بر پایه یک سری اصول اساسی نیست، بلکه تنها در پی فروپاشی نهاد کنونی مشهور به حقوق بین‌الملل است (Rasolov, 2006, p. 800-801, 805, 809).

در آغاز امر باید گفت، ساخت‌گرایی پدیده‌ای گریزناپذیر است و در کنار آن، همه این ساختارها شبکه‌ای از روابط منطقی میان پدیده‌های متعارض را ایجاد می‌کند. این مقدمات تحقق حقوق بین‌الملل جهان‌شمول را ممکن می‌سازد که تحت عناوینی چون جهان متمدن، خانواده ملت‌ها، جامعه بین‌المللی و درنهایت حقوق متعلق به همه بشریت شناسانده شده‌اند (Allott, 2002, p. 281). این حقوق جهان‌شمول در کنار تبیین و توجیه مبانی وجودی خود و مفاهیم منکر و منتفی‌کننده (refusés) خود، مانند دولت‌های سرکش، وحشی‌ها، دشمنان نوع بشریت (Hostis humani generis) و دشمنان جهان آزاد را نیز بازسازی می‌کند تا حیطه مفاهیم مبتنی بر حقوق متعلق به همه بشریت تدقیق شود. این منطق نیز هژمونی خاص و توسعه‌طلب خود را به همراه می‌آورد که با بدنام کردن منکران، قدرت خود را در عرصه گفتمان‌های حقوقی و سیاسی پیاده سازد. درواقع حتی مشفق‌ترین حامیان حقوق بشر و آزادمندی هم بیش از آنکه در گفتمان موردنظر راستی را بر قدرت برگزیده باشند، پیاده‌کننده بخشی از قدرتی هستند که هژمونی حاکم جریان روال آن را ممکن ساخته است (Rasolov, 2006, p. 812-813). در ساختار دولت‌گرای حقوق بین‌الملل، هر دولتی صرف نظر از همه تفاوت‌های جامعه‌شناختی و فرهنگی درون‌مرزی خود، واحدی یکپارچه تلقی می‌شود که عناصر ناخواسته از آن حذف (Foucault, 2003, p. 80-82) یا از ورود آن‌ها به درون مرزها جلوگیری می‌شود که نمونه آشکار آن پناهجویان هستند. به این ترتیب، برچسب ناقض قانون برای کسی در نظر گرفته می‌شود که تنها در تقلای شناسایی شدن از سوی دولت است، بی‌آنکه عملاً مرتکب جرمی شده باشد.

در این رویکرد ساختارهای کلاسیک حقوق بین‌الملل همگی از دم تیغ انتقاد گذرانده می‌شوند. مفهوم بشریت، خواه در معنای حقوق طبیعی آن و خواه در معنای پوزیتیویستی، نمایانگر نگرشی به حقوق بین‌الملل شناخته خواهد شد که مصون از نقد نخواهد بود؛ زیرا هر دو

تلفی گزاره‌هایی کلی هستند که بی‌توجه به عینیت نسبی پرهیب‌واژه بشریت موجود در حیات جمعی دولت‌ها و ملت‌ها در عرصه روابط بین‌المللی پایه‌گذاری شده‌اند.

## ۲. نگرش انتقادی به حقوق بین‌الملل (مکتب هلسنیکی)<sup>۱</sup>

از نظر کاسکنیمی اصول برخاسته از حقوق طبیعی در تعبیر مختلف خود مانند معیار عقل سلیم و خرد ناب (*recta ratio*) شناخت‌ناپذیر هستند (Koskenniemi, 2011, p. 36). تنها امر قابل شناسایی، اولویت‌بندی‌های ذهنی مورد نظر کسانی است که از این مفاهیم استفاده می‌کنند تا به‌واسطه آن، مقاصد خود را عملی کنند. نگرش کاسکنیمی نسبت به موضوع‌های مطروح در حقوق بین‌الملل متأثر از نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین است، زیرا هر یک از این بازی‌های زبانی با شکلی خاصی از زندگی انطباق دارد و فهم آن نیز وابسته به سیاق ویژه‌ای است که این بازی در آن به کار گرفته شده است. به این ترتیب، در حوزه تصمیم‌گیری‌های سیاسی حقوق بین‌الملل، دستیابی به میانی مشترک همه‌گیر و قطعی که همگان بر آن اتفاق نظر داشته باشند، میسر نیست. تحقق آرمان حقوق طبیعی در حقوق بین‌الملل چندان محتمل نیست، زیرا مرزهای شناخت آدمی در دامنه نسبیت همین بازی‌های زبانی محصور مانده است که کلیتی از آن، قابل استخراج نیست و دامنه تفاسیر ارائه‌شده صرفاً بخشی از یک بازی بی‌پایان است.<sup>۲</sup>

سرشت ازهم‌گسسته حقوق بین‌الملل و نسبی بودن مفاهیم در این مجموعه از حقوق، ناشی از وجود دولت‌های برابر و با حاکمیت تام و ساختار نه‌چندان سازمان‌یافته حقوق بین‌الملل است (Carrillo Salcedo, 1997, p. 583-595) که نتیجه آن نبود قطعیت در خصوص مشروعیت اعمال صورت‌گرفته، از یک سو و تفاوت در نتایج ناشی از تخطی از قواعد حقوقی، از سوی دیگر است (Dupuy, 1993, p. 14-15) که در یک کلام، عینیت، قطعیت و قابلیت پیش‌بینی‌پذیری را در این مجموعه از قواعد حقوقی زایل می‌کند.

۱. آندریا بیانکی در نظریه‌های حقوق بین‌الملل عنوان مکتب هلسنیکی را به دلیل اهمیت و تأثیرگذاری مارتی کاسکنیمی برگزیده است. نگرش‌های انتقادی به حقوق بین‌الملل گرایش‌های و عناوین متعددی دارند که مشتمل بر دیدگاه مارکسیسم و به‌طور کلی گرایش‌های چپ به حقوق، نگرش جهان سوم به حقوق بین‌الملل، درگیری پسامدرنیسم با حقوق بین‌الملل است. با وجود این، آموزه‌های مکتب هلسنیکی و شخص کاسکنیمی در مقایسه با دیگران توانسته است جایگاهی ممتازی به خود اختصاص دهد. ر.ک.

Bianchi, Andrea, *International Law Theories*, (Course materials, Vol. II), The Graduate Institute, Geneva, 2012-2013, p. 369.

۲. برای مطالعه در این خصوص، ر.ک.

Carty, Anthony (Nov 2012), "language games of international law: Koskenniemi as the discipline's of Wittgenstein", Melbourne, *Journal of International law*, vol. 13 Issue 2.

این نگرش بر اساس نظریه غالب ساختارگرایی و واقع‌گرایی سیاسی طرح شده، مبنای آن عدم قطعیت گزاره‌های حقوقی است. بر این اساس که این گزاره‌ها و استدلال‌ها در حقوق بین‌الملل بر فرض‌های سیاسی که خود موضوع اختلاف هستند، استوار شده‌اند. به همین دلیل وی اعتقاد دارد که بایست به مسائل منطقی توجه ویژه‌ای شود، به این دلیل که همان توجیه‌هایی که برای اثبات امری مورد استفاده قرار می‌گیرند، می‌توانند زمینه‌ساز توجیه نتایج مورد نظر مخالفان باشند. کسانی که در عرصه‌های عملی و کاربردی حقوق بین‌الملل فعالیت می‌کنند، آگاه هستند که بسیاری از مسائل در دنیای عملی حقوق بین‌الملل قابل پیش‌بینی است. این نگرش را می‌توان وامدار نظریه اندیشمند مارکسیست، آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci)، با عنوان «آگاهی (کاذب) سلطه‌طلب» دانست؛ یعنی تداوم نظم اجتماعی با برخی باورها به‌عنوان عقل سلیم که بخشی از نظام طبیعی پذیرفته می‌شود، در حالی که عملاً نمایانگر منافع گذرای طبقه حاکم است (ویکس، همان، ص ۱۲۱).

به این ترتیب، بشریت و سایر مفاهیم انتزاعی مانند آن در این نگرش، کمکی به رفع مشکل عدم قطعیت در حقوق بین‌الملل نمی‌کنند، بلکه برعکس و به تعبیر خود کاسکنیمی و به نقل از پیر ژوزف پرودن (Pierre Joseph Proudhon) «هیچ‌کس از بشریت سخنی به‌میان نخواهد آورد، مگر آنکه در سودای سوءاستفاده از آن باشد» (Koskeniemi, 2001, p. 434).<sup>۱</sup> بشریت در تعبیر این رویکرد، نظمی پوشالی را سامان می‌دهد تا به مقتضای مصلحت‌سنجی‌ها تفسیر و تعبیر شود. برخلاف نظریه پوزیتیویسم حقوقی که سودای ایجاد امنیت حقوقی در سر دارد تا وضعیت حقوقی از پیش تعیین‌شده‌ای را برای هر واقعه مقرر نماید. بنابراین مطابق این دیدگاه، بهره‌گرفتن از مفاهیم مبهم تنها برای گریز از گردن نهادن به پیامدهای حقوقی قواعد تعیین‌شده خواهد بود.

۱. کارل اشمیت با مبنا قرار دادن این سخن پرودن که «هیچ‌کس مفهوم بشریت را مورد استناد قرار نمی‌دهد، مگر آنکه در پی سوء استفاده از آن باشد»، نقد دیگری را طرح می‌کند. به دلیل نامشخص بودن مرزهای مفهوم بشریت، نباید از این مفهوم در مباحث سیاسی استفاده کرد، زیرا در دعوای سیاسی، یک طرف خود و اندیشه مورد نظر خود را تحت لوای نام بشریت بالا می‌برد و طرف مقابل را دشمنان نوع بشریت معرفی خواهد کرد. به این ترتیب به دلیل خنثی بودن مفهوم بشریت، از این مفهوم برای دامن زدن دعوای سیاسی و به‌عنوان ابزاری برای توجیه شکل‌گیری قدرت‌های سلطه‌طلب بهره گرفته خواهد شد. ر.ک.

C. Schmitt, (2007), *The Concept of the Political: Expanded Edition*, University of Chicago Press, p. 54

C. Douzinas, (2007), *Human Rights and Empire: The Political Philosophy of Cosmopolitanism*, New York, Routledge-Cavendish, p. 7.

## مارکسیسم و مفهوم بشریت

از نگاه مارکسیست‌ها حقوق بین‌الملل جلوه‌ متعالی و روشن مبارزه طبقاتی است. به نظر آنان تناقض‌های موجود در حقوق بین‌الملل بازتاب تناقض‌های درونی و ذاتی نظام فکری لیبرال هستند (Kelman, 1987, p. 3). حقوق از حیث محتوا و ساختار، تابعی از نحوه تقسیم منابع تولید و بازتاب‌دهنده سلطه اقتصادی است (Collins, 2012, p. 24). به تعبیر انگلس (Friedrich Engels)، تنها مسئله تعیین‌کننده در جریان تحولات مادی تاریخی، عامل اقتصادی است. هرگاه گزاره‌هایی متفاوت از آن برای تبیین این تحولات ارائه شوند، در تحلیل نهایی به عبارت‌پردازی‌های بی‌محتوایی ختم می‌شوند (Marx (et al), 1970, p. 487)؛ به این ترتیب که صرف اعتقاد بر اینکه نظامی حقوقی لازمه استقرار نظم و سازمان‌مندی اجتماع می‌شود، ریشه در باوری پوچ و ایده‌ای فتنی (بت‌واره)<sup>۱</sup> به حقوق دارد؛ درحالی که تنها کارکرد حقوق مانند هر نظام هنجاری دیگری، پیاده‌سازی منافع طبقاتی است.

با آنکه اصالتاً مارکسیست‌ها حقوق را فرضی می‌شناسند که با هیچ واقعیت عینی و خارجی مطابقت ندارد، بلکه ریشه در ایدئولوژی‌هایی دارد که نهاد دارای قدرت اعمال آن را تکلیف کرده است (Fine, 1979, p. 36)، اما در دوران استقرار نظام کمونیستی در شوروی سابق، با هدف ورود به مناسبات بین‌المللی مجبور شدند تا حدی نظریه پیشین را اصلاح نمایند. به این ترتیب با اینکه عرصه بین‌المللی روابط دولت‌ها معارضه عینی مبارزه طبقاتی است، اما خودمختاری نسبی قواعد حقوقی مانع از آن می‌شود که قواعد حقوقی ابزاری در ید دولت‌های قدرتمند باشد، لذا می‌توان به تحکیم نوعی وضعیت تثبیت‌شده امیدوار بود (Chimni, 1993, p. 205, 208).

بشریت در این نگرش، نسخه‌ای کاملاً روشن خواهد داشت. بهره‌گیری از چنین مفاهیمی در حقوق بین‌الملل در راستای حفظ سیطره فرهنگ لیبرال درک خواهد شد. صرف نظر از صبغه‌های دین‌باور یا سکولار حقوق طبیعی و پوزیتیویسم حقوقی، مفاهیمی چون بشریت، منافع فرهنگی و امپریالیستی غرب را بر جهان دیکته خواهد کرد و در حکم سوپاپ اطمینانی عمل می‌کند که تا ابد، فروغ امید واهی تغییر و انسانی شدن روابط سیاسی و حقوقی بین‌المللی را در دل توده‌های

۱. باور فتنیستی به حقوق در این نگرش به معنای باوری خیالی و دروغین به امری ذهنی به‌کار گرفته می‌شود که بدون اقامه هرگونه دلیلی به‌مثابه کیمیایی درمان‌گر تمامی کاستی‌ها ظاهر شده، عینیت می‌یابد. به عقیده مارکسیست‌ها، انگاره فتنیسیسم نسبت به حقوق به نتایج نادرستی منجر می‌شود؛ نخست، ضرورت وجود نظام حقوقی برای اجتماع، و دوم، تمایز میان حقوق با اشکال قدرت که در نهایت ایده حاکمیت قانون یعنی اعمال قدرت بر اساس ضوابط از پیش تعیین‌شده می‌شود. به این ترتیب، لیبرالیست‌ها با استفاده از چنین ادبیات حقوقی، سیمایی تحریف‌شده از روابط واقعی داخل جامعه را به تصویر می‌کشند. ر.ک.

Hugh Collins (March 2012), The Marxist Approach to Law, Oxford Scholarship Online, p. 9-13.

در زنجیر دنیای سرمایه‌داری زنده نگاه دارد، بی‌آنکه توان تغییر یا تحولی در خود داشته باشد، زیرا مانند هر نظام هنجار دیگری، بازتاب رابطه قدرت و تقسیم سرمایه در جهان است. چاینا می ویل، (China Miéville) یکی از نویسندگان برجسته این رویکرد، تناقض موجود در اندیشه علمای حقوق بین‌الملل را در این خصوص چنین به تصویر می‌کشد؛ بسیاری از نگارندگان و علمای حقوق بین‌الملل درعین حال که اعتراف می‌کنند نظام موجود حقوق بین‌الملل ناکارآمد است، ادعا دارند حقوق بین‌الملل در دوران معاصر تأثیری زیادی در انسانی کردن حقوق در عرصه روابط بین‌المللی داشته است. به این ترتیب، تنها تمایل به اصلاح آن را آرزومندند و از سوءاستفاده‌های قدرت‌های حاکم بر روابط بین‌المللی گله دارند (Butkevych, 2003, p. 235). لذا چنین ادعایی از دیدگاه مارکسیستی بی‌پایه و اساس به نظر می‌رسد که حقوق بین‌المللی را که خود مانع جنبش‌های مترقیانه اجتماع‌محور است بتوان به‌عنوان ابزاری کارآمد در راستای ایجاد تحولی ساختاری در این نظام موجود شناسایی کرد (Miéville, 2005, p. 6). همان‌طور که مبادله کالا پوششی برای تقسیم‌بندی طبقات اجتماعی و درنهایت بهره‌کشی از گروه‌های ضعیف‌تر است، حقوق هم‌دنیایی از مفاهیم انتزاعی است که خشونت میان روابط را مخفی می‌کند. بنابراین، هر کوششی برای جایگزین کردن جنگ و نابرابری با نظام‌های حقوقی، نه تنها آرمان‌گرایانه نیست، بلکه از تناقضی درونی رنج می‌برد که شکست آن محتوم خواهد بود. تنها جلوه انتظامات شکل‌گرفته پیرامون حقوق بین‌الملل که در قالب سلطه خشونت قدرتمندان متصور خواهد بود، دنیای عدم قطعیت روابط حقوقی است که زیر سایه رقابت دولت‌ها با عنوان حاکمیت قانون [نظم عمومی بین‌المللی، جامعه بین‌المللی دولت‌ها و درنهایت بشریت]، به سوی هرج و مرج و خشونت روزافزون سیر می‌کند (Ibid, p. 314-320).

### نتیجه

درواقع، داوری در خصوص جایگاه بشریت در حقوق بین‌الملل را می‌توان در قالب معارضه میان رویکرد مدیریت‌گرا در حقوق بین‌الملل در مقابل طرح انسانی کردن حقوق بین‌الملل مطرح و ارزیابی کرد. از زاویه نگاه منتقدان نظریه مدیریت‌گرا، دریافتن تعابیری مانند بشریت در سطح کلان حقوق بین‌الملل با طرح مثال دوباره‌سازی امپراطوری‌ها در قالب دولت-ملت‌ها و پادشاهی‌هایی که پس از فروپاشی امپراطوری رم و کلیسا شکل گرفت، قابل تبیین و بازخوانی است. درواقع همان‌طور که دولت‌هایی از پس فروپاشی امپراطوری رم و سلطه کلیسا شکل گرفتند و جامعه‌ای از دولت‌های مستقل را به‌وجود آوردند. هرگاه تلاشی برای ایجاد نوعی مرجعیت همه‌گیر بر فراز حاکمیت دولت‌های مستقل صورت گیرد یا محقق شود، در راستای ایجاد نوعی امپریالیسم حقوقی همه‌گیر پیش خواهیم رفت (Koskenniemi, 2011, p. 29-30).

بنابراین باید محدوده‌ای مشخص برای کارکرد مفهوم بشریت در کران مفاهیم مندرج در حقوق بین‌الملل تعیین شود تا علاوه بر پس زدن خودسری منافع منفرد دولت‌ها، زمینه سلطه‌گری در قالب گفتمانی فرهنگی - حقوقی فراهم نشود. واقعیت امر این است که اگر اندیشه‌های لیبرالیستی به سوی تراکم قاعده‌سازی پیش رانده شوند، سرانجام به یکی از اشکال مدیریت‌گرایی یا سلطه‌گرایی (امپریالیسم) سیر خواهند کرد. نمی‌توان درکی لیبرالیستی از حق‌های بشری داشت و در کنار آن برای اعمال و دیکته کردن این حقوق، رویکردی دیوان‌سالار اتخاذ نمود. زیرا انتخاب طبیعی و آزاد افراد و اجتماعات و به‌کار افتادن دست نامرئی در جریان بده بستان و تعاملات کنش‌گران، سازوکار راستین لیبرالیسم برای محقق شدن اهداف اجتماعی این نظام فکری است.

با وجود این در عالم حقوق، کاربرد بشریت فائق آمدن بر جزمیت مسجّل و مستقر حقوقی است که به هر دلیلی که کلیت آن را می‌توان موانع رویه‌ای خاص تقنینی مانند بوروکراسی تقنین در حقوق داخلی و اراده‌گرایی در حقوق بین‌الملل دانست، امکان برون‌رفت از آن به‌صورت معمول میسر نیست. لذا از بشریت به‌عنوان ابزار ورود به حوزه‌هایی بهره گرفته می‌شود که در آن حوزه‌ها با وجود شکل‌گیری ضرورت وضع قواعد حقوقی با انفعال نهادهای رسمی قاعده‌گذار مواجه هستیم.

آموزه‌های هریک از مکاتب فکری حقوق بین‌الملل، تصویر و تصویری متفاوت با کارکرد مفهوم بشریت در این مقام ارائه می‌دهد. به این واسطه رویکرد انسانی کردن حقوق بین‌الملل در گستره تعالیم مکاتب حقوقی مختلف قابل رؤیت است. پوزیتیویست‌ها عوامل اجتماعی محیط بر اراده را زمینه‌ساز کم‌رنگ کردن اراده دولتی در شکل‌گیری قواعد معرفی می‌کنند. پیروان حقوق طبیعی، ضرورت حکومت عقل سلیم، وجدان قضایی و اصول بدیهی و ارزش‌شناختی را راهکار برون‌رفت از فضای دولت‌محور عرصه قاعده‌گذاری می‌شناسند. نرماتیویست‌ها از ضرورت شکل‌گیری حکومت قانون و سلسله‌مراتب نسبی در قواعد و اصول حقوقی سخن به‌میان آورده‌اند. با بهره‌گیری از تعالیم دورکین، قالب حقوقی ضرورت‌های اجتماعی تداوم حیات جمعی را می‌توان اصول کلی متبلور حقوق دانست. حقوق مجموعه‌ای از قواعد، اصول و سیاست‌هایی است که قضات (با به تعبیر خود دورکین، هرکول) به‌دنبال یگانه پاسخ درست آن هستند که به بهترین شکل با تکیه بر عینیت اخلاقی بر یکپارچگی نظام حقوقی منسجم، تأثیرگذار باشد (تیبیت، همان، ص ۱۱۴-۱۱۳). مکتب بیبل با طرح بررسی ساخت و شکل‌گیری قاعده در مجرای رویه‌های برآمده از تصمیم‌های معتبر در کشاکش تقابل نیروهای اجتماعی برای تحقق زندگی سعادت‌مند بشر، زمینه مدیریت بر ایجاد نظامی حقوقی مناسب را فراهم می‌بیند.

گرچه تعریف‌های متفاوت از جامعه مشترکات و درنهایت بشریت در رویکردهای گوناگون حقوق بین‌الملل به کار گرفته می‌شود، اما سرانجام آنچه که محتوای حقوق را مشخص می‌کند، همان نگاه مسلط بر افکار عمومی است که در قالب گزاره‌های حقوقی نمایانگر عینیت قواعد حقوقی خواهد بود. به این ترتیب، پدیده‌ای چون مفهوم بشریت در دوران مختلف با پناه بردن به نهاد تأثیرگذار در هر زمانه به نقش و سیمایی در می‌آید تا بتواند ضرورت عقلی زیست اجتماعی بشر را برآورده و تأمین سازد. این نهادها در قالب جامعه مسیحیت اروپایی، دولت‌های متمدن، جامعه بین‌المللی دولت‌ها و خواست جمعی ملت‌ها پدیدار شده‌اند. بشریت در هر زمانه مقتضای خود را در چارچوب هریک از این نهادها دیکته کرده است. در روزگار کنونی، جامعه بین‌المللی در کلیت خود در قالب حقوقی نظم عمومی بین‌المللی و با مصادیقی چون میراث مشترک بشریت و حمایت از تمامیت بشری انسان در قواعد حقوق بشری و حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌الملل کیفری، جلوه‌های امروزی مفهوم بشریت را نمایان کرده‌اند. درنهایت، هریک از مکاتب حقوقی، این عینیت‌های محقق‌شده را در قالب بنیان‌های فکری خود تحلیل می‌کنند.

## منابع و مأخذ

### ۱. فارسی

۱. احمد، رشید (۱۳۵۳)، درس لاهه: اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، مترجم: حسن سیدی، تهران.
۲. آلبر کلیار، کلود (۱۳۷۱)، سازمان‌های بین‌المللی از آغاز تا امروز: (همبستگی بین‌المللی)، مترجم: هدایت‌الله فلسفی، ج ۲، چ ۱، تهران: انتشارات نشر فاخته.
۳. بیگزاده، ابراهیم (۱۳۸۲)، تقریرات حقوق بین‌الملل عمومی (نسخه چاپی)، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۴. تروپه، میشل (۱۳۸۶)، فلسفه حقوق، مترجم: مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگه.
۵. تیبیت، مارک (۱۳۸۶)، فلسفه حقوق، مترجم: حسن رضایی خاوری، چ ۲، مشهد: مؤسسه فرهنگی قدس.
۶. ذوالعین، پرویز (۱۳۷۷)، مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، چ ۱، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. ریموند، ویکس (۱۳۸۹)، فلسفه حقوق: از حقوق طبیعی تا پسامدرنیسم، مترجم: فاطمه آبیاری، چ ۱، تهران: نشر رخ داد نو.
۸. شریف، محمد (۱۳۹۳)، گذار از حقوق بین‌الملل به حقوق بشر، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی.

۹. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۲)، حقوق اقلیت‌ها بر اساس قانون قرارداد ذمه، بررسی گوشه‌هایی از مفاهیم حقوق بین‌الملل از نظر فقه اسلامی، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۱۰. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۲)، صلح جاویدان و حکومت قانون: دیالکتیک تفاوت و همانندی، تهران: نشر فرهنگ نو.
۱۱. فوکو، میشل (۱۳۸۴)، اراده به دانستن، مترجمان: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چ ۳، تهران: نشر نی.
۱۲. کاظمی، سید علی‌اصغر (۱۳۷۰)، نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل (تجربه جهان سوم)، چ ۱، تهران: نشر قومس.
۱۳. کویره، الکساندر (۱۳۶۰)، سیاست از نظر افلاطون، مترجم: رامین جهان‌نگلو، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۴. مونیک شیمیلیه-ژانرو (۱۳۸۲)، بشریت و حاکمیت‌ها: سیری در حقوق بین‌الملل، مترجم: مرتضی کلانتریان، چ ۱، تهران: انتشارات آگاه.
۱۵. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۲)، «تفکر حقوقی در ایران فلج است؛ گفت‌وگو با دکتر هدایت‌الله فلسفی»، مهرنامه، ش ۳۷.
۱۶. کرسگارد، کریستین (۱۳۹۰)، «سرچشمه ارزش از نظر ارسطو و کانت»، مترجم: محسن جوادی، از مجموعه مقالات فلسفه اخلاق، چ ۳، فصلنامه ارغنون ۱۶، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.

## ۲. خارجی

### A) Books & Articles

17. Allott, Philip (2002), *The Health of Nations: the law beyond the State*, Cambridge University Press.
18. B. Fine *et al.* (eds.) (1979), 'Law and Class', *Capitalism and the Rule of Law*, Hutchinson, London.
19. B. S. Chimni (1993), *International Law and World Order: a critique of contemporary approaches*, Sage Publications.
20. Bianchi, Andrea (2012), *International Law Theories*, (Course materials, Vol. II), The Graduate Institute, Geneva.
21. Brownlie, I. (1998), *Principles of Public International Law*, Clarendon Press, Oxford.
22. Buchanan, A. (2004) *Justice, Legitimacy, and Self-Determination: Moral Foundations for International Law*, Oxford: Oxford University Press.
23. Butler, Christopher (2002), *Postmodernism: A Very Short Introduction*, Oxford University Press.
24. Cançado Trindade, Antônio Augusto (2006), *International Law For Humankind: Towards A New Jus Gentium (I)*, *General Course on Public International Law*,

- Volume 316 (2005)*, Martinus Nijhoff Publishers Leiden.
25. Collins, Hugh (2012), *Law as an Instrument of Class Oppression*, *Oxford Scholarship Online*.
  26. Collins, Hugh (2012), *The Marxist Approach to Law*, *Oxford Scholarship Online*.
  27. C. Douzinas (2007), *Human Rights and Empire: The Political Philosophy of Cosmopolitanism*, New York, Routledge-Cavendish.
  28. C. Schmitt (2007), *The Concept of the Political: Expanded Edition*, University of Chicago Press.
  29. Dupuy, P.-M, (1993) *Droit international public, 3ème édition*, Dalloz-Sirey.
  30. Durand, A.( 1981), *The International Committee of the Red Cross*, ICRC, Geneva.
  31. K. Marx & F. Engels (1970), *Selected Works*, Vol. III, Moscow, Progress Publishers.
  32. Lyotard, Jean-François, *the Postmodern Condition: A Report on Knowledge*, Manchester University
  33. Kelman, Mark (1987), *A Guide to Critical Legal Studies*, Cambridge University Press.
  34. Koskenniemi, Marti(2006), *From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument*, Cambridge University Press.
  35. Koskenniemi, Marti (2001), *The Gentle Civilizer of Nations. The Rise and Fall of International Law 1870-1960*, Cambridge University Press.
  36. Koskenniemi, Martti (2011), "International Community" *From Dante to Vattel, Vattel's International law from a XXI Century Perspective* , Leiden, Brill.
  37. Lasswell, H., & S. McDougal, Myres (1992), *Jurisprudence For A Free Society: Studies In Law, Science And Policy*, New Haven Studies in International Law and World Public Order, Springer.
  38. Legros, Robert (1990), *L'idée d'humanité. Introduction à la phénoménologie*, Paris.
  39. Miéville, China (2005), *Between Equal Rights: a Marxist theory of international law*, Historical materialism book series, Koninklijke Brill NV, Leiden.
  40. Pictet, J. (1956), *Red Cross Principles*, ICRC, Geneva,
  41. Tomuschat, Christian (1999), *International Law: Ensuring the Survival of Mankind on the Eve of a New Century*, General Course on Public International Law, Collected Courses, Volume 281, Martinus Nijhoff Publishers.
  42. Wenar, L. (2001)'Contractualism and Global Economic Justice'. in T.W. Pogge (ed.), *Global Justice*, Oxford: Blackwell.
  43. A. A. Cançado Trindade (1981), "The Voluntarist Conception of International Law: A Re-Assessment", 59 *Revue de droit international de sciences diplomatiques et politiques*.
  44. Butkevych Olga V.( 2003), "History of Ancient International Law: Challenges and Prospects", *Journal of the History of International Law*, 5.

45. Coupland, Robin (2001), "Humanity: What is it and how does it influence international law?", *IRRC December, Vol. 83 No 844*.
46. Fitzmaurice, G.(1958), "Some Problems Regarding the Formal Sources of International Law", *Symbolae Verzijl présentées au Professeur J. H. W. Verzijl à l'occasion de son LXXe anniversaire*, The Hague, M. Nijhoff,.
47. Foucault, Michel (2003), *society must be defended: Lectures at the Collège de France*, London: Penguin.
48. Juan Antonio Carrillo Salcedo (1997), *Reflections on the Existence of a Hierarchy of Norms in International Law*, 8 *EJIL*.
49. Kennedy, Duncan (1979), "The Structure of Blackstone's Commentaries", 28, *Buffalo review* 205.
50. Koskenniemi, Marti (1990), "The Politics of International law", 1 *EJIL*.
51. Koskenniemi, Martti (2011), "Between Apology and Utopia: The Politics of International Law" in *the Politics of International Law*, Hart Publishing.
52. Land, Molly (2014), "Reflections on the New Haven School", *New York Law School Law Review, Vol. 58*.
53. McDougal (1953), "International Law, Power and Policy, A Contemporary Conception", 82 *Collected Courses, Volume 137*.
54. McDougal, Myres S. W. Michael Reisman & Andrew R. Willard, "The World Community: A Planetary Social Process", 21 *U.C. DAVIS L. REV.*
55. Pogge, T.W (2001), "Priorities of Global Justice", Oxford: Blackwell.
56. R. Ticehurst (1997), "The Martens Clause and the Laws of Armed Conflict", *IRRC*, No. 317, March-April.
57. Rasolov, Akbar (2006), *international law and poststructuralist challenge*, *Leiden journal of international law*, 19.
58. Reisman, W. Michael (1992), "The View From The New Haven School Of International Law" , *American Society of International Law Proceedings*, Vol. 86.
59. Simpson, John and Weiner, Edmund (eds.) (1989), *Oxford English Dictionary*, 2nd ed., Oxford University Press. Clarendon Press.
60. Zagor, Matthew (2012), "Elementary Considerations of Humanity", ANU College of Law Research Paper No. 12-19.

#### **B) Miscellaneous**

61. Declaration Renouncing the Use, in Time of War, of Explosive Projectiles under 400 Grammes Weight. Saint Petersburg, 29 November / 11 December 1868.
62. 1907 Hague Convention (IV) respecting the Laws and Customs of War on Land, preambular paragraph.
63. Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts (Protocol I), 8 June 1977.
64. *Human Development Report*, UNDP, New York, 1994,